

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحثی که، بحث سومی که در مقام مطرح شده مربوط به شک است که اگر در این موارد
شک شد حکم چیست؟ سه جور شک در مقام قابل تصویر است. یکی شک در مسئله
اصولیّه است یعنی شک می‌کنیم که آیا اصلاً دخول در محل ابتلاء شرط تکلیف هست یا
نیست؟ ادله را بررسی کردیم این طرف، آن طرف به نتیجه نرسیدیم و همین‌طور شاکی
هستیم که آیا این مشروط هست یا مشروط نیست؟ که این را کمتر مطرح کردند توی
کلمات؛ این صورت را ولو محقق خوئی در اثناء کلام نامی از آن بردند یا ابتداء کلام.

قسم دوم این است که بنحو شبهه مفهومیّه شک می‌کنیم یعنی اصل این که دخول در محل
ابتلاء شرط است بنحو فی الجمله برایمان مسلم است. اما مواردی را شک می‌کنیم که
آیا این خارج از محل ابتلاء است یا نه؟ البته این جا مقصودمان بنحو شبهه مفهومیّه این
نیست که در صدق دخول در محل ابتلاء یا خروج از محل ابتلاء شک می‌کنیم؛ در مفهوم
این واژه، چون چنین واژه‌ای که مورد حکم شرعی واقع نشده بلکه مقصود این است که
مثلاً اگر گفتیم که خطاب به آن چیزی که خارج از محل ابتلاء این مستهجن است حالا شک
می‌کنیم خب آن که مثلاً خیلی خارج است، کسی این جاست او مثلاً در آن ور کره زمین
است، آن روشن است که این مستهجن است. حالا مثلاً اگر فاصله‌اش آن قدرها نباشد باز
هم مستهجن هست یا نیست؟ آن استهجان، آن نکته، آن نکته‌ای که «آمتاً بها فی الجمله»،
آن نکته آیا الان این جا در این صورت صادق هست یا صادق نیست؟ تحقق دارد آن نکته یا
تحقق ندارد؟

س: حاج آقا، این یک جور می‌شود درواقع همان درواقع شبهه حکمیّه حالا گاهی اوقات
اصلش هست گاهی اوقات سعه و ضیقش است دیگه، درست است؟

ج: درحقیقت در سعه و ضیق استهجان است. یعنی استهجان است نه به عنوان مفهوم، به
عنوان یک واقعیّت، به عنوان یک واقعیّت آیا این جا آن استهجانی که قبول داریم خطاب در
بعض صورتش معلوم است برایمان که استهجان وجود دارد

س: آن بعض صور که ربطی به ما ندارد که

ج: بله؟

س: آن بعض صور که معلوم است که ربطی به ما ندارد که

ج: نه دیگه، آن را می‌دانیم اما حالا نمی‌دانیم همان استهجان در این جا هم هست یا این جا

مثلاً نیست؟ به این نحوه شک می‌کنیم. این هم صورت دوم است.

صورت سوم این است که بنحو شبهه مصداقیه شک می‌کنیم. مثلاً می‌دانیم که بله خب آن چیزی که مثلاً آن طرفی که در تانزانیا هست و این مثال‌هایی که می‌زدیم، این خارج از محل ابتلاء است، روشن است؛ اما الان بنحو شبهه مصداقیه شک می‌کنیم که آیا این علم اجمالی پیدا می‌کند که این پیراهن من متنجس شد یا این پیراهنی که الان در اختیار من است باز یا آن پیراهنی که او برد آن‌جا؟ که این‌جا بنحو شبهه مصداقیه است درحقیقت که می‌دانیم چیزی که آن‌جا هست آن خارج از محل ابتلاء است و چیزی که این‌جا است داخل در محل ابتلاء است، در این که شک نداریم؛ در این مفهوم، در این نکته، برای‌مان واضح است چی خارج از محل ابتلاء است و چی داخل محل ابتلاء است. اما این مصداق را نمی‌دانیم الان مصداق آن است یا مصداق این است؟ یعنی آن طرفی که طرف لباس من است و علم اجمالی دارم آن طرف آیا کیست؟ آن است که آن‌جا است؟ یا آن است که در همین بلد خودمان است و محل ابتلاء خودمان است؟

س: بر اساس أخذ به روایت شبهه مفهومی هم معنی پیدا می‌کند

ج: بله؟

س: بر اساس أخذ به روایات

ج: نه، چون توی آن‌جا هم عنوانی أخذ نشده بود

س: چرا، این عنوان بود که مثلاً لک، لک را نمی‌دانیم چقدر است ... کدام

ج: حالا قبول نکردیم که آن لک آقایان ...، حالا اگر کسی بگوید مثلاً که این لک هست یا نیست؟ تحت سلطه‌ات هست یا نه؟ خب پس سه‌جور قابل... شک در مقام به سه‌نحو قابل تصور شد. یکی در مسئله اصولیه شک می‌کنی که اصلاً دخول در محل ابتلاء شرط است برای تکلیف هست یا نه؟ نمی‌فهمیم. دو؛ این‌که بنحو شبهه مفهومی ولو به آن مما له من الاصطلاح اصولی مقصود نیست این‌جا شبهه مفهومی؛ یعنی این‌جور نیست که در مفهوم ابتلاء شک بکنیم به عنوان یک واژه، بلکه آیا آن ملاکات، آن نکاتی که به خاطر آن می‌گفتیم آیا این‌جا وجود دارد یا وجود ندارد؟ و سه؛ این است که این‌ها برای‌مان روشن است که بله دخول در محل ابتلاء شرط است، نکته‌اش هم واضح است می‌دانیم ولی الان بنحو مصداقیه اگر نمی‌دانیم مشکوک است فعلاً در قسمت مشکوک آن کاری نداریم بلکه امر دائر است بین این‌که این طرف همین طرفی است که یقیناً داخل است یا آن طرفی است که قدر متیقن خروج از محل ابتلاء است؟ مثلاً می‌دانیم لباسی که مثلاً در آن طرف کره زمین است حتماً دیگه هر نکته‌ای را بگیری این خارج از محل ابتلاء است و حالا شک می‌کند به این‌که یا این لباسی که الان همراهش هست این حاجی که آمده ایران، این لباسی که همراهش هست متنجس شد علم اجمالی دارد؟ یا این لباس است که باز آن هم محل ابتلاش هست یا آن‌که او برد آن طرف، آن‌ور کره زمین؟ که طرف مشکوک است که چه جوری است. طرف این لباس خودش که الان مشکوک است. این سه حالت هست.

اما صورت اولی؛ شک در صورت اولی قد یقال که در جایی که شما شک می‌کنید که آیا اصلاً در محل ابتلاء بودن شرط تکلیف هست یا شرط تکلیف نیست؟ خب در این‌جا آیا ما می‌توانیم به اطلاق دلیل حرمت مثلاً تمسک کنیم و بگوییم بله، آن طرفی که فعلاً از محل

ابتلاء ما خارج است ولی ما نمی‌دانیم محل ابتلاء شرط است یا شرط نیست؟ بگویم دلیل «إجتنب عن النجس» یا «لاتصل فی النجس» او را هم می‌گیرد و قهراً علم اجمالی داریم به این‌که یا تکلیف این‌جاست یا تکلیف آن‌جاست و تنجز حاصل می‌شود. چون علم اجمالی را داریم دیگه به تکلیف، بگویم ... پس آیا در این‌جا ما باید تمسک به اطلاق بکنیم؟ به اطلاق دلیل که می‌گوید «إجتنب عن النجس»؟ یا این‌جا جای تمسک به اطلاق دلیل نیست و باید به ادله مرخصه در این‌طرفی که محل ابتلاءمان است مراجعه بکنیم؟ و به براءت مراجعه می‌کنیم چون اطلاق نمی‌توانیم تمسک کنیم بگویم آن هم تکلیف دارد. اگر او منتجس باشد تکلیف دارد. آن‌که نمی‌توانیم. به اطلاق نمی‌توانیم تمسک کنیم. قهراً دلیل نداریم بر این‌که، علم اجمالی پیدا نمی‌کنیم؛ یعنی علم که این‌جا می‌گوییم یعنی حجت، حجت اجمالی پیدا نمی‌کنیم که یا این نجس است یا آن نجس است. یا این إجتنب دارد یا آن إجتنب دارد نه، آن حتماً إجتنب ندارد. نمی‌توانیم بگویم او إجتنب دارد. پس فقط احتمال می‌دهیم این‌که در محل ابتلاءمان است إجتنب داشته باشد براءت جاری می‌کنیم. در این‌جا دو نظریه وجود دارد. یک نظریه این است که در این صورت ما به اطلاق نمی‌توانیم تمسک کنیم و بنابراین باید به همان براءت تمسک کنیم در طرف مورد ابتلاء که لعلّ قائل به این قول مثل آقای آخوند قدس سره و عده‌ای از بزرگان هستند. شاید شیخ اعظم هم از همین‌ها باشد البته یک مقداری تأمل هست در این‌که این اقوال را... چون در این‌که آن بزرگان حتی این صورت را یعنی آن‌جایی که شکّ در خود مسئله اصولیه می‌کنیم، مدنظر شریف‌شان بوده یا نه؟ خیلی واضح نیست. صورت دو و سه مطرح است مسلّم است در کلمات‌شان اما صورت اولی که شکّ در مسئله اصولیه می‌کنیم که اصلاً دخول در محل ابتلاء شرط تکلیف هست یا نیست؟ در این شکّ داریم.

س: ... حاج آقا، معال‌شان یکی است

ج: بله؟

س: ما که در آن وجوهی مثل استهجان و لغوئیت و در ...، آن‌ها کبروئیت که ... شکّ نداریم که، فقط بحث‌مان در این است که آیا آن‌ها در این‌جا تطبیق می‌کنند یا نه؟ لذا یک و دو معال‌شان یک امر است

ج: نه، یک امر نیست. یک امر نیست.

س: ببینید حاج آقا، شما قبول دارید که آن امور مثل استهجان و لغوئیت و آن‌ها کبروئیت قبض که محل کلام نیست که، درست است یا نه؟

ج: چه چیزها؟

س: اموری مثل استهجان و لغوئیت و آن کبریات که محل کلام نیست که ...

ج: نه، نه، نه، نه

س: اما بحث سر این است که تطبیق می‌کند در این‌جاها یا تطبیق نمی‌کند؟

ج: نه، نه، اصلاً این‌جا اصل این‌که استهجانی وجود دارد یا نه

س: برای چی استهجان وجود دارد؟

ج: نمی‌دانم

س: کبریات آن‌جا صدق می‌کنند یا صدق نمی‌کنند؟

ج: کدام کبریات؟

س: همان کبریات مثل لغویت، مثل استهجان

ج: پس در اصلش ولی در آن دومین نه، نه،

س: ... سعه و ضیق همان است

ج: نه، نه، آن اول اصلاً اصل وجود چنین چیزی را مشکوک است برایش تا چه رسد به سعه و ضیقش،

س: آن هم توی همان مورد مشکوک است ...

ج: دوم این است که نه، دوم این است که اصل این‌که یک استهجانی وجود دارد بنحو فی‌الجمله برایش روشن است...

س: می‌دانیم حاج آقا، آن سایر موارد دخیل در این‌جا نیست آخه، سایر موارد درست بشود در این مورد دخیل نیست که بشود دوتا مقام، دوتا مقام موقعی که برای هر موردی که شما فرض می‌کنی دوتا مقام فرض بشود. شما هر مقامی را فرض می‌کنی این بحث است که آیا به صورت کلی استهجانی که قبضش را قبول داری کبرویت تطبیق می‌کند یا نمی‌کند؟ حالا یکی دو مورد را قبول دارد، یکی سه مورد را قبول دارد، یکی چهار مورد را قبول دارد. سعه و ضیق براساس چیدن این‌ها در کنار هم درست می‌شود. نمی‌شود دوتا مقام کرد

ج: نه، حتماً دوتا مقام است منتها ممکن است بگویند که این‌ها حکم‌شان یکی می‌شود ولی دوتا است. یعنی یک وقتی یک کسی اصلاً که حالا بعد از ان شاءالله یک خود این‌که چه جوری شک می‌کنی هم دارای صوری است ولی حالا فعلاً این است که ما شک می‌کنیم که عرفاً این جوری، نه این‌که شک می‌کنیم دیگران، عرف چه می‌گوید، من ...، این جور نه، عرف خودش شک می‌کند. اصلاً آن‌که الان محل کلام ما هست این است که عرف شک می‌کنند که آیا دخول در محل ابتلاء شرط هست یا شرط نیست؟ اصلاً، به طور کلی؟ اگر در این صورتی که عرف شک دارد و ما هم به عنوان این‌که من العرف هستیم شک داریم، فقیه شک دارد که اصلاً چنین چیزی شرط تکلیف هست یا شرط تکلیف نیست؟ نه این جوری، نه این‌که اصل این‌که شرط تکلیف هست را می‌دانیم. این‌ها با هم تفاوت‌هایی دارد که حالا، حالا اجازه بدهید همین‌طور وارد چیز بشویم، آن‌طور هم که مطرح می‌کنیم شاید روشن‌تر بشود، جوانب مسئله واضح‌تر بشود.

خب در این صورت خب این یک نظر است. عرض کردم که نسبت دادن به آقایان مال این صورت؛ برای من حالا واضح نیست که بتوانم نسبت جازم بدهم به آن‌ها، ولی بزرگانی گفتند.

نظر دوم این است که در این صورت ما به اطلاعات باید تمسک کنیم که ذهب الیه المحقق الخوئی قدس سره.

دلیل نظر اول که می‌گوید به اطلاقات نمی‌توانیم تمسک کنیم این است که تمسک به اطلاق در مقام اثبات؛ فرع این است که ما بدانیم ثبوتاً ممکن است. اطلاق در مرحله ثبوت ممکن است. بعد الفراغ این‌که در مرحله ثبوت ممکن است آن وقت می‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم و از باب تطابق مقام اثبات با ثبوت بگوییم ثبوت هم همین‌جور است. ثبوت هم در مراد مولا و در ثبوت هم اطلاق هست. اما جایی که برای ما روشن نیست که آیا در مقام ثبوت ممکن است یا نه؟ آن‌جا که به اطلاق اثباتی نمی‌توانیم تمسک بکنیم. مثل جایی که یقین دارید اطلاق محال است. اگر می‌دانید اطلاق محال است می‌توانید تمسک به اطلاق اثباتی بکنید؟ نمی‌توانیم تمسک کنیم به اطلاق ... مثلاً مولا گفته «أكرم العالم» و ما می‌دانیم اکرام عالم فاسق مفسده ملزمه دارد و محال است که مولای عادل بگوید او را اکرام بکن، می‌دانیم، حالا اگر گفت «أكرم العالم» قید العادل به آن نزد، غیر الفاسق به آن نزد می‌توانیم بگوییم کلامش اطلاق دارد آن را هم شامل می‌شود؟ این‌جا نمی‌توانیم به اطلاق کلامش تمسک کنیم بگوییم قید نزده، پس حالا که کلامش اطلاق دارد مرادش هم، در مرادش هم، در ثبوت هم اطلاق است. عالم فاسق را هم می‌خواهد بگوید اکرام بکن؛ نمی‌توانیم بگوییم این را چون اطلاق ثبوتی وقتی ممکن نیست نمی‌شود به اطلاق اثباتی تمسک کرد و گفت اصالة التطابق می‌گوید که پس آن مرادش هم این هست. حالا اگر جایی شک داریم آن‌جا هم همین‌جور است. آن‌جا هم نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

س: آن‌جا دیگه استدلالی نداریم

ج: بله؟

س: می‌گویم این جایش دیگر استدلال نفرموده... آن‌جا که قطع داریم ... شک داریم هم همین‌طور است

ج: آن‌جا هم همین‌جور است. چرا؟ برای این‌که، برای این‌که

س: اثبات دلیل می‌شود که ثبوت هم درست است

ج: بله، چه‌جور دلیل می‌شود بر این‌که

س: هم اطلاق، هم اطلاق داریم... شک داریم که اشکالی ندارد...

ج: شک داریم. وقتی شک داریم یعنی شرطش این است که شرط اطلاق گفتن این است که ثبوتش درست باشد، امکان داشته باشد. اگر ندارد چه‌جور این گفته؟

س: دلایلش ...

ج: این استدلال آن‌هاست که آقای آخوند در کفایه برای همان صورت، شک صورت ثانی مسلماً همین‌جور استدلال فرموده، آن استدلال در این مقام هم می‌آید، آقای خوئی این حرف را در این مقام هم آورده که تمسک به اطلاق در مقام اثبات فرع این است که در مقام ثبوت امکان داشته باشد، امکان داشته باشد و شما هر جا که می‌دانی امکان ندارد یا شک داری که امکان دارد یا ندارد به مقام، اطلاق مقام اثبات نمی‌توانی تمسک کنی. این فرمایش، دلیل این نظریه.

محقق خوئی قدس سره می‌فرمایند که در مقام ما به اطلاعات باید تمسک کنیم. چرا؟ لما ذکرنا در اول مباحث ظنّ، که آن‌جا گفتیم که تمسک به ظواهر کلام مولا و گوینده مادامی که علم به عدم امکان نداشته باشیم لازم است و حجت است براساس سیره عقلاء، اگر مولا امر کرد إفعل فلان کار را و ما شک کردیم که آیا این مصلحت دارد یا ندارد؟ عید شک کرد که این مصلحت دارد یا ندارد؟ این‌جا بیاید ترک بکند و عمل به ظاهر کلام مولا نکند به این‌که من نمی‌دانم امکان ثبوتی دارد یا ندارد؟ در مثلاً گفته که إفعل کذا اطلاق دارد احوالاً هم در این حالت هم در آن حالت هم در آن حالت، بعضی حالات را انجام نده! بگویند من شک داشتم که امکان دارد یا ندارد، شاید مصلحت نداشته باشد، امکان نداشته باشد؛ این‌جا معذور شناخته نمی‌شود عند العقلاء. سیره‌ی عقلاء بر این است که در موارد شک در امکان ثبوتی عمل به ظاهر کلام مولا می‌کنند.

س: آقا این امثله‌ای که شما دارید می‌زنید با مقام خیلی تفاوت دارد

ج: حالا ببینیم حالا صبر کنید الان اجازه بدهید این انعقاد کلام درست بشود.

فلذا ایشان می‌فرمایند اگر مولا گفت خبر الثقة حجة، ما باید اخذ کنیم به این، نه این‌که بیاییم بگوییم لعلّ نمی‌دانم شاید این امتناع داشته باشد برای خاطر این‌که این حجیت خبر ثقه ممکن است موجب تحریم حلال می‌شود یا تحریم حلال یا تحریم حلال می‌شود یا موجب ایجاد القاء فی المفسده می‌شود یا موجب زوال مصلحت می‌شود یا موجب اجتماع نقیضین یا اجتماع مثلیین یا اجتماع ضدین می‌شود. این شبهاتی که این قبه و امثال این قبه گفتند در آن‌جا در حجیت ظن. به خاطر این بگوییم ما به این‌که مولا ظاهر کلامش این است که الخبر حجة اخذ نکنیم، به خاطر این‌که احتمال می‌دهیم مستحیل باشد، حرف این قبه درست باشد. این‌جا نمی‌توانیم چنین حرفی را بزنیم، باید اخذ بکنیم به کلام. فلذا فرموده است که «فإذا أمر المولى باتباع خبر العادل و ترتيب الأثر علیه، و احتملنا استحالة حجیته، لإستلزامه تحلیل الحرام و تحریم الحلال أو الإلقاء فی المفسدة و تفویت المصلحة، أو غیر ذلک مما ذکره فی استحالة العمل بالظن، لا یكون هذا الاحتمال عذرا فی مخالفة ظاهر کلام المولى و المقام من هذا القیل بعینه» چرا؟ برای این‌که من الان این‌جوری هستم دیگر، شک دارم که این آبی که در اختیارم هست متنجس شده یا آن آبی که الان آن طرف کروی زمین هست، علم دارم که یا این ملاقات با نجس کرده با دم یا آن کرده؛ خب این‌جا شما می‌گویید من نمی‌دانم اجتنب عن النجس مولا او را می‌تواند بگیرد یا نه؟ اگر استهجان داشته باشد گرفتنش نسبت به او خب نمی‌گیرد، اگر استهجان نداشته باشد خب می‌گیرد. الان شک داریم که چیزی که خارج از محل ابتلاء است استهجان دارد یا نه؟ فرض این است دیگر شک داریم، پس بنابراین نمی‌دانی این ظاهر اجتنب که ظاهرش نگفته اجتنب از آن‌که در محل ابتلائی است، آن‌که کنارت است، اجتنب از آن ظرفی که نجس است، از آن آبی که متنجس است، خب این اجتنب عن الماء المتنجس او را می‌گیرد بحسب اطلاقی، بحسب ظهورش. شما بیاید بگویید که به این ظهور عمل نکنید، بگویید این ظهور حجت نیست چون احتمال می‌دهم که استحاله داشته باشد اراده‌ی مولا آن را در اثر استهجان، در اثر لغویت، خب عین مقام است دیگر ...

س: جواب بدهیم یا نه؟

ج: حالا صبر کنید ...

خب این‌جا پس باید به اجتنب عن النجس چکار کنیم؟ بگوییم اجتنب عن النجس بر این

اساس می‌گیرد آن را، پس من علم دارم که یا این نجس است و اجتنب دارد یا آن اجتنب دارد، علم اجمالی دارم تعارض اصول می‌شود و تساقط می‌کنند تنجیز درست می‌شود.

س: مرخصات هم همین‌طور است؟

ج: بله؟

س: مرخصات ...

ج: اطلاعات دیگر، فرق نمی‌کند ...

س: یعنی این هردو سویه است دیگر، هم اطلاعات ادله‌ای و هم ...

ج: اطلاعات بله اطلاعات.

خب این به خدمت شما عرض شود که این‌جوری است و این همانی است که تقریباً این فرمایش همانی است که در آن‌جا مرحوم شیخ رضوان‌الله علیه نقل کردند یا دیگران نقل کردند در کفایه هم ظاهراً هست که از ابن‌الرئیس نقل می‌کنند که «کلما وقع سمعک فذره فی بقعة الإمكان» هر چیزی که وجود دارد نمی‌دانیم ممکن است یا نه «فذره فی بقعة الإمكان». این «فی بقعة الامکان» نه این‌که واقعاً بگو ممکن واقعی است، این‌که خب غلط است، چطور ما که شک داریم چه‌جوری بگویم ... یعنی حکم امکان به آن بکن آثار او را بار بکن در مقام

س: آقای خوئی به این مثال می‌زنند؟

ج: نه این همان حرف است، ایشان حالا این عبارت را ... آن‌جا به این شکل گفته می‌شود، حالا یا این‌جوری بگو یا بگو که بناء عقلاء بر این است که ایشان می‌گویند بناء عقلاء بر این است «لما ذکرناه فی أوائل بحث حجة الظن من ان بناء العقلاء علی حجة الظواهر ما لم تثبت القرينة العقلية أو النقلية علی إرادة خلافها. و مجرد احتمال الاستحالة لا يعد قرينة علی ذلك، فانه من ترك العمل بظاهر خطاب المولى، لإحتمال استحالة التكليف لا يعد معذورا عند العقلاء» این پس بنابراین باید بگویم این‌جا جای تمسک به اطلاق است نه تمسک به اصل عملی در مواردی که علم اجمالی داریم. این فرمایش ایشان، حالا جای این است که اگر حضرتعالی اشکالی دارید بفرمایید.

س:

ج: نه خب می‌خواهم بینم چی شما می‌خواهید بفرمایید؟

س: اشکال فکر می‌کنم این است که اصالة الاطلاق محل اخذش در جایی است که شک ما در صور قضیه است..

ج: در چیست؟

س: در صور قضیه است، کلیت و جزئیت است که آیا قید می‌زند مولا در اراده‌ی جدیه‌اش؟ اراده‌ی جدیه‌اش، آیا نسبت به آن ذات مفهوم و صور قضیه قیدی می‌زند و بعضی را اراده می‌کند و حصه‌ای را اراده می‌کند یا که نه هیچ‌گونه بعثیت و تقیدی ندارد و

صورش کلی است؟ اصالة الاطلاق و اخذ به اطلاق در این مقام است که یک مفهومی نسبت به مراد استعمالی‌اش به تعبیر آقای آخوند نسبت به مقام ثبوتش تقوّمش ثابت شده، شک ما در صور آن است که آیا در مقام اراده‌ی جدیه مولا کل این مفهوم را اراده کرده بدون تنقید به قیدی یا که نه بعضی از حصص و بعض از صور را اراده کرده؟ آن‌جا به اطلاق می‌گوییم ... ولذا وقتی می‌گوید اکرم العالم من نمی‌دانم فاسق را هم می‌خواهد یا فاسق را نمی‌خواهد حجت است، تو فاسق را هم اکرام کن. من نمی‌دانم ثقه بودن این اخبار برای من در عالم ثبوت مشخص است ثقه کی هست، نمی‌دانم مولا که می‌گوید صدّق الثقة بعض از ثقات را می‌خواهد یا کل از ثقات را می‌خواهد در مورد جدی شک می‌کنم و اخذ به اطلاق می‌کنم. همه‌ی امثله‌ای که زدند بعد از فراغ از این است که در عالم ثبوت به تعبیر آقای آخوند، به تعبیر ما خود مفهوم مشخص است ما در این‌که مراد جدی چی هست و چه حصه اراده شده شک می‌کنیم و اخذ به... اطلاق می‌کنیم. در ما نحن فیه این‌طور نیست، ما نمی‌دانیم اصلاً ثبوتاً اجتنب آیا قوامش به مطلق عرضم خدمت شما که مخاطبین است یا قوامش در عالم ثبوت به بعض است؟ فقط مبتلاها هست، ما این‌جا نمی‌توانیم بگوییم فراغ پیدا کردیم از مفهومش، فراغ پیدا کردیم از ثبوتش، شک ما در صور قضیه است در اثبات و انطباق مراد جدی با مراد استعمالی است، نه، ما اصلاً در مراد استعمالی شک داریم در مقام. وقتی کسی در این مسأله‌ی اصولیه شک دارد درواقع در این شک دارد، نمی‌داند اجتنب عن الخمر ثبوتاً و مراد استعمالی واقعی‌اش آیا خصوص مبتلاها هست یا اعم از مبتلا به آن هست؟ نه این‌که در تطابق مراد جدی یا به تعبیری اثبات یا به تعبیری صور قضیه که کلیه است و جزئیّه شک داشته باشد که بگوییم اصالة الاطلاق تمسک می‌کنیم. همه‌ی امثله‌ای که زدی این است در مراد جدی شک می‌کند، در صور قضیه شک می‌کند، در اثبات قضیه، بعد از فراغ از ثبوت و واقع و مراد استعمالی. اما در ما نحن فیه کسی که شک در این مسأله‌ی ثبوتی دارد اصلاً نمی‌داند اجتنب عن النجس، این خطاب اجتنب تقوّمش به خصوص این‌ها هست یا اعم است؟ این در مورد استعمالی دارد شک می‌کند؛ حرف آقای آخوند حرف متینی است می‌گوید آقا اصالة الاطلاق فقط این را درست می‌کند می‌گوید آقا مراد استعمالی این است قبول دارم، نمی‌دانی مراد جدی تطابق دارد یا ندارد؟ می‌گویی ظاهرش این است که قیدی نیاورده، وقتی قیدی نیاورده در مقام بوده پس همان مراد استعمالی را می‌خواهد، همان مراد استعمالی که واضح چی هست؛ فلذا ...

ج: این‌جا هم که واضح است

س: این‌جا واضح نیست ...

ج: چرا؟

س: این‌جا وقتی شما احتمال لغویت را می‌دهید نسبت به خطاب کردن و إفعال کردن درواقع نمی‌دانی إفعال ذاتش در اراده‌ی استعمالی‌اش چی مراد است در عقلاء است، ما در این داریم شک می‌کنیم ...

ج: بابا اجتنب عن النجس که مولا گفته این‌که در اجتنبش معنای اجتنب که شک نداریم، در معنای نجس هم استعمالی‌اش شک نداریم، حرف سر این است که آیا وقتی می‌گوید اجتنب عن النجس آیا حتی آن مراد در مراد جدی‌اش، حتی آن نجسی که خارج از محل ابتلاء شما هست آن را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ اگر استهجان داشته باشد نمی‌گیرد در مراد جدی

س: ... آقا یک سؤال، الان اطلاق نجس را که نمی‌خواهد ...

ج: چرا، چرا چرا ...

س: ... نه، شما استهجان این خطاب إفعال را الان شک دارید ...

ج: می‌دانم، نه ...

س: و الا نجس که آقایان ...

ج: بابا می‌شود قرینه‌ی لیبه دیگر، می‌شود مثل قرینه‌ی لیبه. اگر گفت «اکرم جیرانی» آیا این جیران جیران همسایه‌ی دشمنش را هم می‌گیرد یا نه؟ خب اکرم جیرانی می‌فهمیم این قرینه‌ی لیبه است بر این که نه پس اکرم جیرانی مقصود جیرانی است که عدو من نیستند ...

س: آقا حرف آقای آخوند را برای ما توضیح بده چی بوده؟ آقای آخوند که می‌گوید ثبوتش مشخص نیست چه چیزی ثبوتش مشخص نیست؟

ج: یعنی نمی‌دانیم استحاله دارد یا ندارد؟ امکان دارد یا ندارد؟

س: نه ثبوتش ...

ج: ثبوت یعنی همین، یعنی این که در دلش مولا اراده کرده باشد ...

س: نه نه این که مراد جدی است که اصلاً ثبوت، این اثبات است ...

ج: بابا ثبوت مقصودمان از ثبوت این است معنای دیگری که نیست، مقصودمان از ثبوت به معنای آقای آخوند این است ثبوت یعنی این یعنی این که در مرحله‌ی واقع اراده کرده باشد آن را امکان دارد یا امکان ندارد؟ مولا، این برای مقام ثبوت است؛ مقام اثبات هم این است که لفظی که به کار برده، هیچی قید نزده ...

س: ... اجتنب مگر ما بحث این را نمی‌کردیم، مگر نمی‌گفتیم إفعالها، خطابها، خطاب إفعال، خطاب بعث، خطاب تکلیف لغو إما، إما تحصیل حاصل است مثل آخوند حرفی که می‌زد یا استهجان دارد یا یکی دیگر هم بود یادم نیست، می‌گفت إفعال این طوری اصلاً نمی‌تواند کسی بگوید، نمی‌تواند بگوید حرف این بود. بابا ثبوت است این اثبات نیست ...

ج: نمی‌تواند بگوید یعنی چی؟ یعنی این که ...

س: یعنی معنا ندارد غلط انتخاب کردن این گفتن غلط است، اشکال در نجس نبود اشکال

ج: آقای عزیز شما که روبرو مولا نشستید به شما بگوید اجتنب و مرادش از این اجتنب که خطاب به شما می‌کند او هم باشد، این که به شما بگوید از آن اجتناب بکن این قبیح است، پس بنابراین الان که گفتند «اجتنب عن النجس» مقصودش این نیست که از آن هم اجتناب بکن.

س: مراد استعمالی‌اش که واضح است دیگر اجتنب عن النجس.

خب این فرمایش محقق خوئی قدس سره در مقام عرض می‌کنم به این که این جا بعض ملاحظات وجود دارد، ما اصل این مطلب را قبول داریم همان طور که آن جا گفته شد، احتمال استحاله و امثال ذلک این ها باعث نمی‌شود که رفع ید از دلیل بکنیم و الا به قول آقای نائینی اگر این جوری باشد اصلاً به اعتقاد... نمی‌توانیم تمسک کنیم، هیچ جا؛ برای این که ما چه می‌دانیم شاید مفسده داشته باشد، شاید مصلحت نداشته باشد، شاید مصلحت اگر دارد مزاحم اقوی داشته باشد، ما این ها را که نمی‌دانیم که چه جوری اخذ می‌کنیم؟ احل الله البیع می‌گوییم همه بیع ها... قید ندارد همه بیع ها صحیح است، شاید بعضی بیع ها این جوری نباشد شاید مفسده داشته باشد، اگر به این شایدها بخواهد بشود نظام استفاده‌ی از کلمات بهم می‌خورد، از ظواهر کلمات مولا بهم می‌خورد، این درست است. اما صحبت سر این است که موارد مختلف است، گاهی همان طور که بعداً هم خواهد آمد، خود ایشان هم بعداً در آن قسم سوم می‌فرمایند، جایی که ظهور محرز است، آن جا بله بخواهی به این ظهور عمل نکنی برای خاطر این احتمالات این جا درست است، می‌گویند آقا عمل به ظهور نکردی، عرف و عقلاء ما را را معذور نمی‌دارند، عمل نکردی به خاطر این که شاید استحاله داشته باشد شاید فلان باشد شاید بی‌سار باشد. اما جایی که یک احتمالی در نظرت هست که اگر او باشد ظهور منعقد نمی‌شود، ظهور منعقد نمی‌شود. یعنی ما احتمال می‌دهیم این استهجان عرفی داشته باشد که اگر استهجان عرفی داشته باشد کلام بر آن انعقاد ظهور نمی‌شود، پس ما یک ظهور محرز نداریم که بگویند چرا به این ظهور عمل نکردی؟ شک دارم ظهور هست یا نیست، این جا از این قبیل است، اصلاً ظهور منعقد نمی‌شود یعنی در این

س:

ج: نه نه این استعمالی معلوم است ...

س: آقا ظهور ندارد یعنی ظهور استعمالی یا جدی؟ ظهور جدی که قطعاً شک است، وقتی شما می‌گویید این هم معلوم نیست یعنی ظهور استعمالی اش ندارد دیگر. آقای آخوند هم باور کنید می‌خواهد همین را بگوید ...

ج: بابا ظهور استعمالی اصلاً یعنی چی؟

س: من نمی‌دانم مراد مولا چه چیزی هست؟ مراد مولا مزاحم دارد، آن را که آقای آخوند هم نمی‌زند این حرف را که به او اشکال بنده خدا می‌گیرید. آقای آخوند هم دارد همین را می‌گوید دیگر؛ می‌گوید آقا من نمی‌دانم اصلاً اجتناب های مولا تقوّم

ج: نه آقای آخوند اعم از این ها می‌فرماید، آقای آخوند اعم می‌فرمایند.

حرف سر این است که آیا در این موارد، مواردی که ما شک مان برمی‌گردد مآلاً به این که این هست یا این نیست که اگر باشد ظهور منعقد نمی‌شود. خب این جا چه جور می‌توانیم اخذ، بگوییم چی؟ مگر این که شما ادعا بکنید که یک اصل عقلائی وجود دارد که در این موارد بگویند اصالة الاطلاق باشند، بگویند تا برای معلوم نشده است که اطلاق نیست باید بناء را بر اطلاق بگذارید، بنای بر این ظهور بگذار تعبداً نه ظهوری را حس می‌کنی محرز است برای شما. نمی‌دانی ظهور هست یا نه؟ اصل این است که ظهور هست

س: یعنی به آن زیر نویس عمل بکنیم ...

ج: آن زیرنویس آخر زیرنویس باید اطلاق باشد ...

س: نه آن زیرنویس که واقعاً وجود دارد که، ترجمه، همان ترجمه تا زمانی که ...

ج: نه، به آن زیرنویس بگو نه، این جور نه، چون زیرنویس مهمل ممکن است باشد اطلاق نداشته باشد ...

س: حالا که فعلاً مطلق ...

ج: نه مطلق به معنای این، نه آخر اطلاقی که می‌گوییم معنایش این نیست که قیدی کناری ذکر نشده که. مثلاً مثل آن‌جا که انصراف است خب آن‌جا هم کنارش ذکر نشده آن، ولی

س: درست است بله، یعنی هیچ قیدی بر آن لَبّی نیست ...

ج: .. این‌جا حرف سر این است که مقام، خصوصیت مقام این است. یک وقت هست که مثلاً حرف ابن قبه و این‌ها هست، آن‌ها مانع از ظهور نیست، چرا؟ چون آن‌ها نظری است، یا مثل قید منفصل است، مانع از انعقاد ظهور نمی‌شود، آن‌ها این‌جوری است، آن‌جاها قبول است چون یک ظهور محرز است. اما اگر امر به این‌جا برگردد که آیا بر اثر این که شک دارم استهجان عرفی که استهجان عرفی چیزی است که حضور دارد عندالعرف که نمی‌شود چنین حرفی را زد، احتمال می‌دهم این‌جوری باشد، نمی‌شود کسی چنین حرفی را بزند

س: ... شک آن وقت

ج: آن وقت قهراً شک می‌کند که ظهور عرفی دارد یا نه؟ این‌جا قهراً شک در تحقق ظهور عرفی می‌کند، بنابراین این بیان که ما بخواهیم بگوییم که می‌فرمایند «من أن بناء العقلاء على حجية الظواهر ما لم تثبت القرينة العقلية أو النقلية على إرادة خلافها و مجرد احتمال الاستحالة لا يعدّ قرينة على ذلك» این درست است در جایی که آن مفروغ‌ عنه باشد که این ظهور وجود دارد ...

س: مگر یک اصل عقلائی باشد که بگوید به همان ترجمه عمل کن دیگر کاری به فراتر آن نداشته باشد ...

ج: آهان یک اصل عقلائی بگوید اصالة الاطلاق ...

س: بله دیگر یعنی همان چیزی که هست عمل کن ...

ج: همان چیز که شما می‌گویید آخر این ببینید ...

س: ... درست می‌شود الان یعنی به همان ترجمه عمل کن کاری نداشته باش که قرینه‌ی لبّیه دارد یا نه؟

ج: نه ترجمه را مطلق می‌گیری یا نه؟

س: بله دیگر هم اطلاق ..

ج: هان یعنی مطلق، پس بگوئید همین، بگوئید مطلق می‌گیریم.

آیا این جوری است؟ این‌جا محل اشکال است که چنین بناء عقلائی وجود داشته باشد در چنین جایی. این مثل چی می‌ماند؟ مثل شک در قرینیت موجود می‌ماند. اگر شما یک کلامی داشته باشید کنارش یک قیدی ذکر شده که نمی‌دانی این قرینه هست یا نیست، این‌جا ظهوری احراز، این‌جا چرا نمی‌گویند نمی‌شود؟ حجت نیست؟ چون ظهوری منعقد نمی‌شود، وقتی که یک امری در کلام ملفوظ مولا وجود دارد که محتمل القرینه است، نمی‌دانیم ... محتمل است یعنی شاید هم قرینه نباشد شاید هم باشد، این‌جا مانع از احراز ظهور می‌شود. در ما نحن فیه هم همین‌جور است، اگر نکته‌اش چی هست؟ لغویت است، اگر نکته‌اش یک امر نظری دور از ذهن که نیست این‌جا. این یک ملاحظه که در مقام وجود دارد و توی خصوص مقام می‌گوییم، در خصوص این مقام می‌گوییم بنابر این‌که نکته استهجان عرفی و لغویت است؛ می‌گوییم نه، این‌جا ما در حقیقت این‌که اجتناب پُرش او را می‌گیرد برای مان محرز نیست، ظهورش حتی، ظهورش در این‌که او را می‌گیرد بر ما محرز نیست. این ملاحظه‌ی اول، ملاحظه‌ی ثانی هم که حالا ان‌شاءالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين